

❁ مسئله ۱۳۰: دنیا به عنوان منابع مادی، مالی و مناصب مدیریتی و لوازم اداری که امانات ربوبی هستند و... باید مدیریت شوند و مورد بهره‌وری صحیح قرار گیرند برای هر نوع پیشرفت و نباید مایه‌ی تجمل و تزیین شوند که مانع توسعه و رشد متعالی سازمانی است

رابطه‌ی چهارم کارکنان سازمان رابطه‌ی با دنیاست (در نقشه‌ی جامع مصباح الشریعة امام صادق علیه السلام که در مدیریت رفتار سازمانی نگاشته شده است به غرض ایجاد انگیزش در سازمانیان (و دیگر عباد). بعد از معامله‌ی با خدا و نفس و خلق، معامله‌ی با دنیا به چه معناست؟ مراد از دنیا یعنی مظاهر دنیا و در ادبیات سازمانی یعنی منابع مادی و مالی و امکانی در مقابل منابع انسانی و معنوی، مثل بودجه، ساختمان، بیت المال، مزایا، لوازم اداری، پست و مقام و... این‌ها دنیاست که مدیران و کارگزاران در قبال آن‌ها باید تعامل و ارتباطی وزین و شایسته داشته باشند؛ هم بهره ببرند و هم توسعه دهند، ولی وابسته نباشند و به عنوان وسیله‌ی خدمت نگاه کنند، نه عامل تفاخر، تکاثر، لهو، لعب و زینت، لقلوله تعالی: **اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ**.^۱ در بعض آیات از متاع الحیوة الدنیا^۲ نام برده شده، یعنی بهره‌ی دنیا و عامل تمتع و بهره‌وری که اصطلاح جامع و معناداری

^۱ مصباح الشریعة / ۶ / الباب الأول فی العبودیة
وَأَصُولٌ مُعَامَلَةٌ النَّفْسِ سَبْعَةٌ الْحَوْفُ وَ الْجَهْدُ وَ حَمْلُ الْأَدَى وَ الرِّیَاضَةُ وَ طَلَبُ الصِّدْقِ وَ الْإِخْلَاصُ وَ إِخْرَاجُهَا مِنْ مَحَبَّوْهَا وَ رِبْطُهَا فِي الْفَقْرِ وَ
أَصُولٌ مُعَامَلَةٌ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْحِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُّعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّفَقَةُ وَ النُّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنْصَافُ وَ أَصُولٌ مُعَامَلَةٌ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ الرِّضَا بِالذُّوْنِ
وَ الْإِثْبَارُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بُعْضُ الْكَثْرَةِ وَ اخْتِيَارُ الرَّهْدِ وَ مَعْرِفَةُ آفَاتِهَا وَ رَفْضُ شَهْوَاهَا مَعَ رَفْضِ الرِّئَاسَةِ فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ
الْحِصَالُ فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَهِيَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا

^۲ **اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ غَبِثَ الْكُفَّارَ بِنَاتِهِ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُمْضِرًا ثُمَّ يَكُونُ خُطَامًا
وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَنْعَفَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ**. (الحديد: ۲۰)
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهُوَ وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. (الأنعام: ۳۲)
وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. (العنكبوت: ۶۴)
إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ. (محمد: ۳۶)

^۳ **زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالبَنِينَ وَالقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِصَّةِ وَالحِجْلِ الْمَسُومَةِ وَالأَنْعَامِ وَالحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ
الْمَآبِ**. (آل عمران: ۱۴) اموال و لذائذ این دنیا وسائل و مقدمه نیل به چیزی است که نزد خدا است و خود مستقلا هدف نیستند. این آیه
و آیه بعدیش به منزله بیان و شرح حقیقت حال مطلب قبلی است، که می‌فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا...**
چون از این آیه بر می‌آید کفار معتقد بوده‌اند که می‌توانند با اموال و اولاد، از خدا بی‌نیاز شوند، و آیه شریفه بیان می‌کند که علت این پندار
فریب خوردن آنان در برابر تمایلات و لذائذ مادی است، علت این است که از امور آخرت منقطع شده، و رو به دنیا آوردند، از امور بسیار
مهم بریده به امور مجازی پرداختند، امر بر آنان مشتبه شد و نفهمیدند که لذائذ مادی، همه وسیله و متاع زندگی موقت در دنیا، و زندگی
است، که خود مقدمه است، برای رسیدن به آنچه نزد خدا است و آن عبارت است از حسن ماب و عاقبت نیکو. نه تنها این کفار در
علاقه‌مندی به دنیا مبتکر و اولین علاقه‌مند به آن نیستند، بلکه این شیفتگی از ناحیه‌ی دیگری ناشی شده است، و این خدا است که دل‌های
ایشان را تسخیر کرده، و علاقه به این امور مادی را غریزه آن نموده، تا زندگی دنیایی و زمینی آنان تأمین شود، چون اگر غریزه حب دنیا در
انسان، گذارده نشده بود، زندگی او در این کره خاکی دوام نمی‌یافت، کسی به دنبال تولید مثل نمی‌رفت، و نسل بشر قطع می‌شد، و حال
آنکه خدای سبحان مقدر کرده که بشر تا مدتی معین در زمین زندگی کند، چون در روز اول خلقت بشر به پدر بشر یعنی حضرت آدم فرمود:
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ. و اگر چنین مقدر کرده که علاقه‌مند و دوست‌دار دنیا باشند برای این بوده که دنیا را وسیله زندگی
آخرت خود کنند، و از متاع این زندگی چیزهایی را که به درد آن زندگی‌شان می‌خورد بگیرند. و خلاصه مطلب اینکه تقدیر کرد تا به عنوان
وسیله بدان بنگرند، نه به نظر استقلالی، و به عبارت دیگر زندگی دنیا را وسیله زندگی آخرت قرار دهند، نه اینکه آن را هدف پنداشته و ما
ورای آن را فراموش کنند، و یا راه را مقصد گرفته، در عین اینکه مشغول رفتن به سوی پروردگار خویشند رفتن را مقصد بیندارند، هم چنان که
قرآن کریم فرموده: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا**. چیزی که هست این بی‌خبران غفلت زده،
این وسائل ظاهری الهی را که مقدمات و وسائلی برای به دست آوردن رضوان الله هستند، اموری مستقل پنداشتند، و محبوب بالذات شمردند،
خیال کردند که این امور مادی می‌تواند ایشان را از خدای سبحان بی‌نیاز سازد، و به همین جهت دنیایی که خلق شده تا نعمت و وسیله تقرب

و پادشاه اخروی آنان باشد، بر ایشان نعمت و عذاب شد، هم چنان که قرآن کریم فرمود: **إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ، مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ، حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا، وَازْيَيْتَتْ، وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُم قَادِرُونَ عَلَيْهَا، أَنَا هَا أَمْرًا نَلِيلًا أَوْ نَهَارًا، فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا، كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ. تَأْتِجَاجُكَ فَرَمُود: وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ، أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ، فَرِئْنَا بَيْنَهُمْ -** تا آنجا که فرمود: **وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ، وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.** که این آیات به مساله حیات دنیا اشاره نموده و می‌فرماید امر حیات و زینت زندگی به دست خدای تعالی است، و به جز او هیچ ولی‌ای ندارد، و لیکن آدمی زاد به خاطر فریب زندگی ظاهری از باطن آن که همان آخرت است غافل مانده و می‌پندارد که امر زندگی به دست خود او است، و او می‌تواند امر زندگی را تدبیر و تنظیم نماید، به همین خاطر برای خود شرکائی از قبیل اصنام، و بتهایی نظیر مال و اولاد و امثال آن اتخاذ می‌کند، و خدای تعالی او را بر اشتباه و خطایش واقف می‌سازد. روزی که این زینت ظاهری دنیا از بین می‌رود، و روابطی که بین او و اصنام بود قطع می‌گردد، در آن روز آدمی آنچه را شریک خدا می‌پنداشت گم می‌کند و آنچه را در زندگی خود مؤثر خیال می‌کرد بی‌اثر می‌یابد، و معنا و حقیقت علم و عملش را برایش روشن می‌سازد، این است معنای اینکه فرمود به سوی خدا، (مولای حقیقی‌شان) برمی‌گردند. چه کسی دنیا و متاع دنیوی را در نظر انسان زینت می‌دهد؟ حال باید دید که چرا خود خدای تعالی، دنیا و آنچه در آن است را در نظر انسان زینت می‌دهد؟ و آیا او است که انسانها را با این گول‌زنک، گول می‌زند؟ حاشا بر ساحت مقدس او که انسان را به خلاف واقع بیفکند، و به او چنین وانمود کند که عوامل دنیایی مستقل در تاثیرند، و زینت دنیا هدف غایی بشر است. آری، ساحت رب علم و حکیم والاتر از آن است که امور خلق خود را بگونه‌ای اداره کند که منتهی به غایتی صالح و شایسته نگردد، چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ با اینکه خودش فرمود: **إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ وَنِزْفَرَمُود: وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ** ^۲ بلکه اگر بنا باشد این گول و فریب را مستند به کسی بدانیم، باید بگوئیم که مستند به شیطان است، هم چنان که خود خدای تعالی فرمود **وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَمْمَلُونَ.** و نیز فرمود: **وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ** ^۳ که هر دو آیه این فریبکاریها را به شیطان نسبت می‌دهد. بله، این مقدار را می‌توان مستند به خدا کرد که خدا اجازه چنین فتنه‌گریهایی را به شیطان داده، تا (هم خود او به کمال شقاوت خود برسد) و هم مساله آزمایش بندگان تکمیل گردد، و زمینه تربیت بشر فراهم شود، هم چنان که فرمود: **أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا، وَ لِيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ، أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا، سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.** آیه شریفه: **كَذَلِكَ زَيْنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ** را هم می‌توان بر همین اذن حمل نمود، هر چند ممکن هم هست به معنایی که ما در سابق در ذیل آیه: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا** بیان کردیم حمل نمود. و به هر حال تربیت و جلوه‌گری دنیا در نظر مردم دو جور تصور می‌شود، یکی برای اینکه بنده خدا باین وسیله یعنی به وسیله دنیا به آخرت برسد، و خوشنودی خدای را در مواقف مختلف زندگی و با اعمالی گوناگون و به کار بردن مال و جاه و اولاد و جان به دست آورد. و این خود سلوکی است الهی و پسندیده، که خدای تعالی این گونه مشاطه‌گری‌ها را به خودش نسبت داده، و در آیه هفتم سوره کهف بیان شریفش گذشت. و نیز در آیه: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ** می‌فرماید: بگو چه کسی زینت دنیایی را که خدا برای بندگانش درست کرده و نیز رزق پاکیزه را حرام نموده است؟ قسم دیگر جلوه‌گری دنیا در نظر خلق زینت‌گری دنیاست به این منظور که دل‌ها شیفته‌ی دنیا شده، و متوجه آن و غافل از ما و رای آن شود، و از ذکر خدا بی‌خبر گردد، این قسم جلوه‌گری تصرفی است شیطانی و مذموم که خدای سبحان آن را به شیطان نسبت داده، و بندگان خود را از آن بر حذر داشته، و هم چنان که گذشت فرموده: **وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَمْمَلُونَ.** و نیز از قول شیطان حکایت فرموده که عرضه داشت: **رَبِّ مَا أَغْوَيْتَنِي لِأَزِينَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.** و نیز فرموده: **زَيْنَ لَهُمْ سَوْءَ أَعْمَالِهِمْ** ^۴ و آیتی دیگر نظیر اینها. این قسم جلوه‌گری هم گاهی و از جهتی به خدا نسبت داده می‌شود، البته در طول نسبتی که به شیطان دارد. و این بدان جهت است که شیطان و هر سببی از اسباب خیر و یا شر آنچه عمل می‌کند و هر دخل و تصرفی که در ملک خدا دارد به اذن خود او است، تا اراده خدا و مشیت او نافذ شود، و با نفوذ امر او، امر صنع و ایجاد منتظم گردد، و در نتیجه رستگاران با اراده و اختیار خود رستگار شوند، و مجرمین هم با سوء اختیار خود از رستگاران، ممتاز و جدا گردند. با بیانی که گذشت روشن شد که مراد از فاعل جلوه‌گری که در آیه: **زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ...** نامش برده نشده، خدای سبحان نیست. برای اینکه هر چند علاقه به شهوات نسبتی به خدا دارد اما با این تفاوت که علاقه صحیح و صالح به طور استقلال، و علاقه مذموم و غافل‌کننده بطور اذن به او مربوط می‌شود الا اینکه در آیه شریفه به خاطر اشتمالش بر علاقه‌هایی که یقیناً منسوب به خدا نیست و بیانش می‌آید، ناگزیر رعایت ادب قرآن اقتضا می‌کند که این جلوه‌گری را به غیر خدا (چون شیطان و یا نفس) نسبت دهیم. درستی سخن بعضی از مفسرین که فاعل جلوه‌گری را شیطان دانسته‌اند از اینجا روشن می‌شود، برای اینکه حب شهوات امر مذمومی و ناپسندی است و خدا آن را در نظرها زینت نمی‌دهد، و همچنین حب کثرت مال که آن نیز امری است مذموم آنچه مستند به خدا است همان حسن المآب و جنات است، که در آخر این آیه و آیه بعدیش به خدا نسبت داده شده است. فساد نظریه بعضی از مفسرین که گفته‌اند حقایق و طبایع مستند به خدا است، پس حب مال و لذاذذ دنیوی مستند به خدای تعالی است: با این بیان فساد نظریه بعضی از مفسرین روشن می‌شود که گفته‌اند: از آنجا که زمینه سخن در این آیه شریفه بیان طبیعت بشر است به هیچ وجه نمی‌توان حب ناشی از این طبیعت و هر چیز دیگری را که از آن ناشی می‌شود به شیطان نسبت داد، تنها اموری از قبیل وسوسه که عملی زشت را در نظر زیبا جلوه می‌دهد می‌توان به شیطان نسبت داد. سپس همین مفسر گفته: به همین جهت قرآن کریم تنها تربیت اعمال را به شیطان نسبت می‌دهد، و می‌فرماید: **وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ.** و نیز می‌فرماید: **وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَمْمَلُونَ** و اما حقایق و طبایع اشیا، مستند به او نمی‌شود بلکه تنها مستند به خالق حکیمی است که شریکی ندارد، هم چنان که خدای عز و جل فرموده: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا**

عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّمَن يَلْبَسُهَا أَتَمُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. و نیز فرموده: كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ که در همه این موارد سخن از امتهاست، که در حقیقت سخن از طبایع جامعهها است این بود گفتار آن مفسر. وجه فساد گفتارش این است که هر چند استناد داشتن حقایق و طبایع اشیا به خالق حکیم و بی شریک سخن درستی است، و لیکن اینکه گفته است در آیه شریفه سخن از طبیعت بشری و انگیزههای آن است، اشتباه کرده، برای اینکه توجه فرمودید که گفتیم این سوره در مقام بیان این نکته است که خدای سبحان، قیوم بر تمامی شؤون خلایق، و بر تدبیر آنها، و ایمان و کفر، و اطاعت و عصیان آنها است خلایق را خلق نموده و بسوی سعادتشان هدایت فرمود، و کسانی که در دین او نفاق ورزیدند، و یا به آیات او کافر شدند، و یا با ایجاد اختلاف در کتاب آسمانی بغی و فساد کردند، و خلاصه تمام کسانی که شیطان را اطاعت و هوای نفس را پیروی نمودند، نتوانستند خدا را بستوه آورده، و بر او غالب شوند و قیومیت او را تباه کنند، بلکه هم چنان تمام عالم در تحت قیومیت و قدرت تدبیر اویند و او است که امر خلق را به واسطه قانون علیت، تدبیر می کند، تا راه برای اجرای سنت امتحان باز شود پس همانطور که او خالق طبایع موجودات و قوای آنها است، خالق تمایلات و افعال آنها نیز هست، او است که همه موجودات و مخصوصاً انسان را به سوی جوار قرب و کرامت خود براه انداخته، و این راه را برایش گشوده، و هو است که به ابلیس اذن داده و از وسوسه کردن مردم جلوگیری نکرده، و انسانها را هم از پیروی وسوسههای او مانع نشده، هم انسان را و هم دشمن او را آزاد گذاشته، تا امر امتحان تمام شود، و معلوم گردد که چه کسانی ایمان دارند، و از همین طبقه گواهی بگیرد، (تا فردا دیگران نگویند نمی توانستیم ایمان آوریم). این نکته را هم باید بگوییم که اگر در سوره مورد بحث این مسئله را عنوان کرد برای این بود که دلهای مؤمنین خرسند شود چون در روزهایی که این سوره نازل می شد، مسلمانان سخت در عسرت به سر می بردند، از داخل گرفتار نفاق منافقین و جهل جاهلان بودند (جاهلان بیمار دلی که همواره طبل وارونه می زدند، و امر را بر آنان تباه می ساختند، و در اطاعت خدا و رسولش کوتاهی می کردند) و از خارج از يك سو گرفتار دشواری دعوت دینی بودند، و از دیگر سو کفار عرب هر روز از يك طرف علیه این دعوت توطئه می کردند، و از يك سو اهل کتاب و مخصوصاً یهودیان دست از دشمنی بر نمی داشتند، و از سوی دیگر کفار روم و عجم با قدرت و لشکر خود چنگ و دندان نشان می دادند، و همه این کفار و حتی مسلمانانی که راه کفار را می رفتند، امر بر ایشان مشتبه شده بود، چون به دنیا و زخارف آن ركون و اعتماد کردند، و مقدمه را به جای غایت و هدف گرفتند با اینکه هدف در بعد از دنیا و در ماورای طبیعت است. پس این سوره همانطور که ملاحظه می فرمائید از طبیعت امتهاست، بحث می کند لیکن نه در چارچوب طبایع، بلکه به نحوی وسیع، که شامل همه جهات خلقت و تکوین خلق، و همه توابع و لواحق خلقت آنان در مسیر حیاتشان بشود، مثلاً شامل خصلتها و اعمالی که باعث سعادت و یا مایه شقاوت آنان است نیز بگردد. با این بیان وسیع و کلی روشن شد که تمام انسانها در تحت قیومیت او قرار دارند و او در قدرتش مقهور نمی شود، و در امر خود از هیچ عاملی شکست نمی خورد، نه در دنیا و نه در آخرت. اما در دنیا برای اینکه هر عاملی که عملی را می کند به اذن او است، و برای امتحان است، و اما در آخرت که آخرت هم دار جزا است، اگر عمل خیر باشد جزا خیر و اگر شر باشد جزا هم شر است. و همچنین آیات مورد بحث که از جمله: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُغْفِرَ عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ** آغاز می شود تا نه آیه بعد، در مقام بیان این نکته است که کفار هر چند آیات خدا را تکذیب کردند، و نعمتی را که خدا به آنان انعام کرده بود تا به وسیله آن به رضوان و جنت خدا برسند کفران نمودند، و بر همان نعمتها اعتماد نموده و خود را از پروردگار خود بی نیاز دانستند و نیز مقام پروردگارشان را فراموش نمودند، و لیکن نمی توانند با این عمل خود، خدای را عاجز سازند و بر او غلبه کنند، به زودی خدا ایشان را به همان اعمالشان دچار کرده و بندگان مؤمن خود را علیه آنان تقویت و تأیید نموده به دست مؤمنین نابودشان می کند، و نیز به زودی در جهنم محسورشان می سازد، که بدترین بستر است. این کفار در ركون و اعتماد به چیزی که جز متاعی برای حیات دنیا نیست سخت اشتباه کردند. زیرا از سرانجام نیکی که نزد خدا است غفلت ورزیدند. پس آیات مورد بحث هم مانند همه سوره از طبیعت سخن می گوید لیکن طبیعت کفار، آن هم به نحوی وسیع که شامل اعمال صالح و ناصالح نیز بشود. از این هم که بگذریم خصوص آیه ای که مفسر نام برده برای اثبات نظریه خود به آن استشهاد کرده، خواسته است بگوید: (آیه: **كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ** دلالت دارد بر اینکه حقایق مستند به خدا است. و تنها زینت اعمال است که مستند به شیطان می شود) نه تنها دلالتی بر گفته او ندارد، بلکه از قرائنی که همراه آیه است بر می آید که خلاف آن را افاده می کند، (برای اینکه می فرماید عمل امتهاست را (چه بد باشد و چه خوب) در نظرشان زینت دادیم). اینک به همه آیه توجه فرمائید: **وَلَا تُسَبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، فَيَسْبُغُوا اللَّهُ عَذَابًا غَيْرَ عِلْمٍ، كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ، ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.** که به وضوح دلالت دارد بر اینکه منظور از اعمال، اعمال زشت امتهاست. فساد گفته مفسری دیگر در باره زینت دادن دنیا در نظر مردم: و نیز از بیان ما فساد گفتار آن مفسر دیگر روشن می شود که گفته است زینت دادن دو جور است، یکی پسندیده و دیگری ناپسند، اعمال هم دو جورند، یکی نیک و دیگری زشت، و از مساله تزیین تنها تزیین اعمال نیک، کار خدا است، و بقیه کار شیطان است. برای اینکه هر چند این حرف به وجهی درست است، و لیکن به طور کلی صحیح نیست، وجه صحیحش در خصوص نسبت مستقیم است، که از آن به کلمه بالفعل و امثال آن تعبیر می کنیم، و می گوئیم خدای تعالی به طور مستقیم و بالفعل تنها عمل جمیل و پسندیده می کند، و به آن امر می نماید، و هرگز امر به زشتی و فحشا نمی کند، و اما به طور غیر مستقیم و بواسطه که از آن به کلمه اذن و امثال آن تعبیر می کنیم، تمامی کارها (چه خوب و چه بد) مستند به او است، چون اگر نباشد ربوبیت و خالقیت و مالکیت او نسبت به کل جهان تمام نمی شود و نیز نمی شود علی الاطلاق او را بی شریک دانست، (برای اینکه بنا بر این فرض، تنها در کارهای نیک، بی شریک است، نه به طور مطلق)، در حالی که قرآن کریم پر است از آیاتی که همه چیز را به خدا نسبت داده، از آن جمله می فرماید: **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ** (یعنی به دست خود او و به کيفر نافرمانی هایش). و نیز می فرماید: **أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** (یعنی وقتی عمل را واژگونه کردند، خداوند هم دلهایشان را واژگونه می کند). و نیز می فرماید:

است، زیرا متاع معنای سریع الزوال بودن را با خود دارد. در بعض آیات کلمه‌ی زهرة الحیوة الدنیا^۴ است که مفسر متاع است، یعنی شکوفه که هنوز شکوفا نشده تمام می‌شود، مثل گل‌ها که پنج روز و شش جلوه دارند و تمام

اللَّهِ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ، وَيَذَهُمُ فِي طُغْيَانِهِمْ. و نیز می‌فرماید: أَمْ نَأْمُرُ بِهَا فَاصْخَبُوا. و آیاتی دیگر از این قبیل. منشا اشتباه این مفسران، غفلت از وجود ارتباط بین تمام اجزای این عالم می‌باشد: و این مفسرین اشتباهشان تنها از این جا ناشی شده که در مساله روابط اشیا و آثار و افعال آنها آن طور که باید بحث نکرده‌اند، در نتیجه خیال کرده‌اند هر يك از امور که در این عالم پدید می‌آید امری مستقل الوجود از دیگران است، و ذاتش هیچ ارتباطی به موجودات پیرامونش، و یا به مجموع موجودات عالم ندارد، نه به آن دسته که قبل از او بودند، و نه به آنها که بعد از او خواهند آمد. نتیجه این اشتباه این شده که هر حادثه را که در حقیقت نتیجه اسباب و علل، و مقتضای اثری است که خدای تعالی به آنها داده، تنها به علت و فاعل ما فوق او نسبت دهند، و بگویند فلان عمل کار فلان علت، و آن دیگر کار آن علت است، و هیچ ارتباطی بین این اعمال نیست، و هیچ رابطه‌ای بین اثر این علت با سایر علل نیست و سایر علل هیچ نقش و سهمی در پدید آمدن و بقای آن ندارند. و خلاصه هر حادثه‌ای پدید آمده، سبب خودش می‌باشد، اگر ستارگانی در گردشند، و دریاها بی در موجند، و کشتی‌هایی بر آنها در حرکتند، و اگر زمینی هست که موجوداتی را بر دوش خود گرفته، و اگر گیاهانی می‌رویند، و حیواناتی می‌جنبند، و انسانهایی زندگی می‌کنند، و تلاش می‌کنند نه رابطه‌ای روحی و معنوی بین آنها هست، و نه وحدتی جسمی از ماده و قوه در بین آنها وجود دارد. و معلوم است چنین پنداری مستلزم يك پندار دیگر است، و آن این است، که نظیر همین بی ارتباطی و جدایی را بین عناوین اعمال و صور افعال یعنی صورت خوب و بد خیال کنند، و چنین پندارند که خوب و بد و شقاوت و سعادت، و هدایت، و ضلالت، و اطاعت و معصیت، و احسان و اضرار، و عدل و ظلم، و امثال این عناوین هیچ ارتباطی بهم ندارند، و تحقق و وجودشان به هم پیوسته نیست. و غفلت کرده‌اند از اینکه این عالم، با همه اعیان موجودات و انواع مخلوقات که در آن است، تمامی اجزایش به هم مرتبط است، جزئی از همین عالم است که مبدل به جزئی دیگر می‌شود، روزی انسان است و روزی دیگر گیاه، و روزی دیگر خاک بی‌جان است، روزی در حال جمع است، و روزی در حال تفریق، روزی زنده است و روزی دیگر مرده، آن روز که زنده است زندگی او عینا مرگ موجوداتی دیگر است، روزی نو است و روزی کهنه اما آن روز که نو است تازگی او عینا فساد اجزایی کهنه و قدیم است. هم چنین حوادثی که پدید می‌آید مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است، هر فرضی که در باره يك حادثه بکنی در اوضاع حوادث مقارن آن اثر می‌گذارد، و حتی در قدیم‌ترین حوادث مفروض جهان مؤثر است، عینا مانند يك سلسله زنجیری که اگر يك حلقه آن را به طرف خود بکشی تمام حلقه‌ها را به طرف خود کشیده‌ای، در حالی که هزاران حلقه است، و تو یکی را کشیده‌ای، پس کمترین تغییر و دگرگونی که در يك ذره از ذرات این عالم فرض کنی، باعث می‌شود سراسر عالم وضعی دیگر به خود بگیرد، هر چند که ما آن را نبینیم و احساس نکنیم. پس صرف نداشتن علم دلیل بر نبودن نیست، این قاعده‌ای است که از قدیم الایام زیر بنای بحث‌های علمی بوده، و امروز هم علوم طبیعی و ریاضی آن را به طور کامل روشن ساخته است. قرآن کریم قرنها قبل از اینکه ما نخست کتب فلسفه و طبیعی و ریاضی دیگران را بخوانیم، و سپس خودمان مستقلا در آنها بحث کنیم آن را با بهترین بیان خاطر نشان ساخته، می‌فرماید نظام جاری در سراسر عالم بهم پیوسته و متصل است، بین نظام جاری در آسمانها و نظام جاری در زمین ارتباط هست، و هر يك به سود دیگری جریان دارد، و همه در تحقق دادن به غرض خلقت دست در دست هم دارند، و قدر الهی در همه آنها نافذ است، و همه را به سوی معاد سوق می‌دهد، که آنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى. در این عالم نه فقط اعیان خارجی، بلکه اوصاف و افعال نیز با هم مرتبط و وابسته هستند: این ارتباط تنها در اعیان موجودات و حوادث جاری در آنها برقرار نیست، بلکه اوصاف افعال و عناوین اعمال هم با یکدیگر مرتبطند مانند ارتباطی که امور متناقض با هم دارند. آری اگر فرض شود یکی از دو نقیض، وجود نداشته باشد امر طرف دیگر درست نمی‌شود، هم چنان که این معنا را در مساله صنع و ایجاد به چشم احساس می‌کنیم، می‌بینیم که پدید آمدن و تکون يك موجود، مستلزم فساد موجود دیگر است، تا سابقی نباشد، لاحقی نمی‌آید. در اعمال هم تا یکی از دو طرف مقابل نباشد طرف دیگر تحقق نمی‌یابد، وقتی این طرف آثار مطلوب خود را در اجتماع طبیعی انسان بروز می‌دهد، که طرف دیگری مقابل خود داشته باشد، و همچنین در اجتماع الهی انسان که همان دین حق باشد، تا باطلی نباشد حق جلوه‌ای ندارد، اگر اطاعت خدا مثلاً خوب است و حسن دارد، برای این است که معصیت بد است، و اگر کار نیک باعث ثواب است، برای این است که کار بد باعث عقوبت است، و اگر ثواب و پاداش برای ثوابکار لذت بخش است، برای این است که عقاب برایش دردآور است، و اگر به طور کلی لذت، محبوب است، برای این است که درد مبعوض و مایه بدبختی است، و سعادت عبارت است از حالت و وضعی که وجود موجود برای رسیدن به آن وضع، خلق شده، و شقاوت عبارت است از حالت و وضعی که موجود به آن حالت پشت کرده و رو به حالت قبلی می‌گذارد، و اگر این حرکت (از شقاوت به سعادت) در وجود موجود نبود وجود باطل می‌شد. پس اطاعت، و سپس حسنه، و در مرحله سوم ثواب، و در مرحله چهارم لذت، و در مرحله آخر سعادت، درست در مقابل معصیت و بدی، و سپس عقوبت، و در مرحله چهارم درد و آن گاه شقاوت قرار دارد، و هر يك از این نامبرده‌ها، وقتی ظهور و جلوه پیدا می‌کند که طرف مقابلش دچار خفا شده باشد و وقتی زنده می‌شود که طرف مقابلش مرده باشد، هم چنان که می‌بینیم هر کس مردم را به دسته اول دعوت می‌کند، از دسته دوم بر حذر می‌دارد، و زهار می‌دهد، و اصلا غیر از این ممکن نیست، هم چنان که اگر کسی مردم را به لذائذ مادی فرا بخواند، دعوتش را با بدگویی از خلاف آن انجام می‌دهد، و غیر از این ممکن نیست. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۳، صص. ۱۵۸-۱۴۹)

۴ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجَهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ. (طه: ۱۳۱) جمله زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا به منزله تفسیر است بر جمله ما متعنا به و کلمه زهرة منصوب به فعلی است در مقدر و تقدیر آن نعتی به-و یا جعلنا لهم- زهرة الحياة الدنيا است و مقصود

می‌شوند و... این‌ها واقعیات است، ولی همین‌ها اگر نباشد مدیریت هم امکان ندارد، بهره‌وری هم معنا ندارد و... . طبق یک نظریه‌ی صحیح: انسان باید مالک دنیا باشد نه مملوک دنیا و نظریه‌ی دیگر: حب دنیا و دنیا بد نیست، رضایت به دنیا بد است. نکته‌ی جالب دو برخورد متفاوت با دو برادر در خصوص دنیا است. تارک دنیا را مذمت می‌کند و دنیا طلب را نصیحت که باید دنیا را مدیریت کند، مدیریت بهره‌وری.

و نیز باید گفت که دنیا قابل مدیریت و بهره‌وری است برای نیل به رضای خدا در دنیا و آخرت و نمی‌توان آن را تخریب کرد، بلکه باید تعمیر کرد، لقله‌ی تعالی: و استعمرکم فیها.^۵ این نکته‌ی مهمه را امام صادق علیه السلام در فرآیند معامله‌ی دنیا به ما یاد می‌دهند، طبق هفت اصل که مدیران باید طبق این اصول دنیا را مالکیت کنند نه مملوکیت و باید آن را مزرعه، مدرسه، وسیله و ممر قرار دهند تا به افق چشم‌انداز آخرت نائل شوند.

اولین اصل از اصول سبعة تامل کارکنان با دنیا «الرضا بالدون» است که باید صحیح تفسیر و تبیین شود تا بوی صوفی‌گری که امام علیه السلام خود در صدر مبارزه با صوفیان بوده است به مشام نرسد. ان شاء الله نوبت بعد.

فتحصل که دنیا به عنوان منابع مادی و مالی و مناصب مدیریتی و لوازم اداری که امانات ربوبی هستند و... باید مدیریت شوند و مورد بهره‌وری صحیح قرار گیرند برای هر نوع پیشرفت و نباید مایه‌ی تجمل و تزیین شوند که مانع توسعه و رشد متعالی سازمانی است.^۶

از زهره حیات دنیا زینت و بهجت آن است و کلمه نفتنهم از فتنه است که به معنای آزمایش و سنجیدن است. بعضی^۴ گفته‌اند، مراد از آن فتنه عذاب است چون زیبایی مال و اولاد نوعی عذاب است از ناحیه خدای تعالی هم چنان که فرمود: **وَلَا تُحِبُّكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ**. و مراد از جمله **رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى** به قرینه مقابله با زهره حیات دنیا عبارت است از رزق حیات آخرت که معلوم است هم بهتر است و هم ماندنی‌تر. و معنای آیه این است که چشم خود را به زینت حیات دنیا و بهجت آن که ما اصنافی از مردم و یا عده معدودی از ایشان را به آن اختصاص داده‌ایم تا امتحان‌شان کنیم و ببینیم در آنچه روزیشان کرده‌ایم چه می‌کنند مدوز، زیرا آنچه پروردگارت به زودی در آخرت روزیت می‌کند بهتر و ماندنی‌تر است. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۱۴، ص. ۳۳۳)

^۵ **وَإِلَىٰ مُودَاخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ**. (هود: ۶۱) **هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا** ... راغب گفته: کلمه ان شا به معنای ایجاد و تربیت چیزی است و بیش‌تر در جانداران (که تربیت بیش‌تری لازم دارند) استعمال می‌شود، در قرآن کریم فرموده: **هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ**. و کلمه عمارت (بر خلاف کلمه خراب که به معنای از اثر انداختن چیزی است)، به معنای آباد کردن چیزی است تا اثر مطلوب را دارا شود، مثلاً می‌گویند: عمر ارضه یعنی فلانی زمین خود را آباد کرد، و مضارع آن يعمر و مصدرش عمارة است، قرآن کریم می‌فرماید: **وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و گفته می‌شود: عمرته فهو معمور- من آن را آباد کردم پس معمور شد، باز در قرآن کریم می‌خوانیم: **وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا** آن‌چه اینان زمین را آباد کردند پیشینیان بیش از اینها آباد کردند و نیز در قرآن کریم از مشتقات این ماده نام بیت المعمور را می‌خوانیم و وقتی گفته می‌شود: عمرته الارض و همچنین اگر گفته شود: استعمرته الارض معنایش این است که من زمین را به دست فلانی سپردم تا آبادش کند، در این معنا نیز در قرآن کریم می‌خوانیم: و استعمرکم فیها. پس بنا بر این، کلمه عمارت به معنای آن است که زمین را از حال طبیعیش برگردانی و وضعی به آن بدهی که بتوان آن فوایدی که مترقب از زمین است را استفاده کرد، مثلاً خانه خراب و غیر قابل سکونت را طوری کنی که قابل سکونت شود و در مسجد طوری تحول ایجاد کنی که شایسته برای عبادت شود و زراعت را به نحوی متحول سازی که آماده کشت و زرع گردد و باغ را به صورتی در آوری که میوه بدهد و یا قابل تنزه و سیر و گشت گردد، و کلمه استعمار به معنای طلب عمارت است به این معنی که از انسانی بخواهی زمین را آباد کند بطوری که آماده بهره برداری شود. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۱۴، ص. ۳۳۳)

^۶ درس ۱۳۰ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۳ شهر ذی القعدة ۱۴۴۷.